وحدت غیر عددی اعداد

من یک مثال عرض می‌کنم. یک عدد داریم؛ مثلاً عدد دو. این مثال را زیاد زده‌ام. اگر مقصودم را با این جملات کوتاه رساندم، خوشحال می‌شوم. می‌گویی‌م: دو. دو یعنی چه؟ دو تا واحد؛ دو تا گردو؛ دو تا کتاب؛ دو تا دو، چند تا می‌شود؟ می‌شود چهار. دو تا پنج، می‌شود ده. این چیزی مبهمی نیست. خُب، حالا شما خود عدد دو را در نظر بگیری‌د. این عدد دو، دو تا عدد دو می‌شود؟ خود عدد دو، دوتای خودش می‌شود؟

شاگرد: صرف دو است.

استاد: بله؛ دو تا نمی‌شود. اگر ذهن شما این لطیفه را گرفت، درست ذهن شما، طبیعت صرف را بما انّه الصرف، درک کرده است. اگر درک کنی‌د، می‌بینی‌د به این معنا نیست که محال است عدد دو، دو داشته باشد. خود طبیعی است. خود طبیعی، لایتثنی و لو به فرض. حتی به فرض محال. می‌گویی‌م: خُب، برای دو، به فرض محال دو را فرض می‌گیری‌م! می‌گویی‌م اگر درکش کنی، خندهدار است، لایتثنی. اگر ذهن شما این را درک کرد، وقتی راه می‌افتی‌د، می‌بینی‌د چقدر مثال داریم از واحدهایی که ریختشان عددی نیست. پس یک متفکر، این قدر وحشت نمی‌کند در اینکه شما دارید سراغ یک چیز موهوم می‌روی‌د؛ وحدت غیر عددی! نه ذهن شما با وحدت غیر عددی خیلی انس دارد. فقط باید بفهمی‌د. وقتی فهمیدی‌د، می‌گویی‌د: «فله الوحدة غیر العددیه اما کما یلیق بجنابه». «لکل طبیعة وحدة غیر عددیة». «وحدة صرفة تلیق بطبیعتها». همین صنف از وحدت غیر عددی، برای خداوند متعال هست، اما به‌نحوی‌که یلیق بجنابه. در همین وحدت غیر عددی، نمی‌خواهیم تشبیه کنیم. روشن است.

شاگرد: طبیعت ذهنی است، در خارج که طبیعت صرفه نیست ... .

استاد: در خارج ما فقط فرد داریم. در موطن عین.

شاگرد: ... .

استاد: خُب، حالا ذهن هست یا نیست ...، فرمایشی است که شما ده‌ها بار تکرار کردی‌د. عرض ما این است که طبایع فقط برای ذهن ما نیست و لذا می‌گویند: اعیان ثابته برای علم ... . جمله‌ی نهایه را بارها گفته‌ام. آقای طباطبایی در نهایه با یک کلمه، اعیان ثابته را رد می‌کنند. می‌گویند: اعیان ثابته مردود است. چرا؟: «تردّها اصالة الوجود و اعتباریة الماهیة». آنجا ما چقدر بحث کردیم که آیا در می‌شود یا خیر. اصالة الوجود نمی‌تواند اعیان ثابته را رد کند. خودمان را بکشیم! طلبگی می‌گویم! اگر خودمان را بکشیم، اصالة الوجود با این بردی که از حیث برهان دارد، نمی‌تواند آن را رد کند. در جلسات مباحثه‌ی قبلی، یک ماه سر همین‌ها بحث کردیم.

لذا من پایه‌ای را عرض می‌کردم. آقای صدر هم در بحوث به آن رسیده بودند. ده بار تکرار کرده بودند: «لوح الواقع اوسع من لوح الوجود». ایشان از کجا گیر افتادند؟ در اتصاف ماهیت به وصف امکان. وقتی می‌گویی‌د: ماهیت ممکن است؛ الانسان ممکن الوجود، ماهیت موجوده ممکن است؟ یا قبل الوجود ممکن است؟ آقای صدر در اینجا گیر افتاده‌اند. فرمودند: واقعاً ظرفی است نفس الامری که ماهیت قبل الوجود، ممکن است. اتصاف ماهیت به امکان، برای ذاتش است. نه برای بعد الوجود.

مدام ادامه دادند. اما ایشان بحث را تا آخر نبردهاند. منظور اینکه فرمایش شما سر درز دارد. ان شاء اللّه خداوند متعال، بر توفیقات همه بیافزاید. ما مردم و زندهایم، ان شاء اللّه خودتان جلو ببرید. پر حرفی کردم تا سرنخی باشد که خودتان بحث را جلو ببرید.

شاگرد: پای استدلالیان چوبین بود!

استاد: اما نه استدلالات اهل البیت علیهمالسلام. استدلالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام دارند از چوب که هیچ! از سرب که هیچ! از همهی اینها بالاتر است. یک وقتی میخواستم جمعآوری کنم «الکبریات فی کلام المعصومین علیهم السلام». یعنی استدلالاتی که معصومین علیهم السلام میکنند و کبریاتی را به دست ما میدهند. کبرایی که امام علیه السلام بگویند را، باید قدرشان را بدانیم. غیر از کبرایی است که ساری بشر میگویند.

شاگرد: ... چون که عدد دو در کنار عدد سه، هر کدام عدد هستند.

استاد: آنها فردی هستند از کلی مفهوم. طبیعی مفهوم صرافت دارد. از حیثی که فردی برای مفهوم است.

شاگرد: یعنی میخواهم بگویم وحدت غیر عددی حیثی است.

استاد: بله. اگر راه بیافتید، همهی اینها باز میشود. اگر فکر کنید، میبینید ذهن شما در نفسالامر جلو میرود. به نحوی که برای شما، خود واقع واضح میشود.

و الحمدللّه ربّالعالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 16:06:50 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 16:08:25 توسط ... .